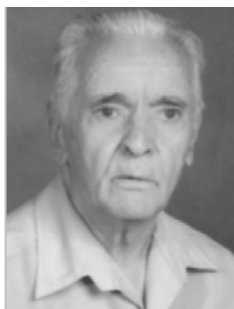


علل فروپاشی فرقه دموکرات آذربایجان



در آذر ۱۳۲۵

دکتر انور خامه‌ای - تاریخ‌نویس معاصر

محاکمه شده‌اند و یا به شوروی پناه برده‌اند. پس علت این فروپاشی ناگهانی چه بوده است؟

یک نظر این است که سیاست‌های انگلیس و امریکا زمینه‌ی این فروپاشی را فراهم ساخته و عمال خود را در درون آذربایجان مسلح کرده و از سوی دیگر دولت ایران را وادار ساخته‌اند که ارتش خود را به آذربایجان بفرستد و بدین سان حمله‌ی از درون و بیرون موجب این فروپاشی شده است. طرفداران این نظر حضور کاپیتان گاکارین، افسر امنیتی سفارت امریکا را در تبریز و سفر او را به شهرهای دیگر آذربایجان دلیل مدعای خود ذکر می‌کنند. شکی نیست که دولت‌های انگلیس و امریکا و حتا کشورهای بزرگ دیگر نمی‌توانسته‌اند نسبت به تأسیس حکومت خودمختار آذربایجان بی‌طرف و خنثی بمانند و حتماً آن را مورد توجه قرار می‌داده‌اند. اما در شرایط آن زمان (۱۹۴۶) که هنوز جنگ سرد میان امریکا و شوروی رسماً آغاز نشده بود و امریکا و شوروی در کنفرانس پاریس دوش به دوش هم می‌کوشیدند تا مسایل زمان جنگ را حل و فصل کنند (کنفرانس صلح میان ۲۱ کشور) و وضع زمان صلح را در جهان برقرار سازند و نشانه‌ی آن هم این بود که شوروی نیروهایش را از ایران بیرون کشیده و شکایت ایران هم به شورای امنیت لوث شده بود، بعید به نظر می‌رسد که دولت امریکا چنین خطری کرده باشد که ممکن بود آتش جنگ جدیدی را در جهان برافروزد.

اما در مورد انگلستان باید توجه داشت که این دولت نه تنها با خودمختاری آذربایجان مخالف نبود، بلکه هوادار جدی خودمختاری استان‌ها در سراسر ایران بود و این طرح را به صورت نظارت سه‌جانبه استالین و روزولت پیشنهاد کرده و آن‌ها هم اصولاً پذیرفته بودند، ولی در عمل با اشکالاتی مواجه شد و صورت نگرفت. افزون بر این انگلستان و شوروی یک توافق اصولی دیگر هم با هم کرده بودند که مبنای سیاست آن‌ها در ایران در زمان جنگ و تا ده سال پس از آن قرار داشت و آن این بود که متقابلاً به منافع نفتی هم احترام گذارند یعنی شوروی از خرابکاری و لطمه‌زدن به شرکت نفت جنوب

□ هنگامی که در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ پیشه‌وری و رهبران و افسران فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به آن سوی مرز گریختند، بهت و حیرت همه را فراگرفت. یک چنین شکست و گریزی باورکردنی نمی‌نمود. آخر دو روز پیش از آن، پیشه‌وری در رادیوی تبریز سخنرانی کرده و شعار داده بود که: «مرگ هست، بازگشت نیست!». از آغاز آذر ۱۳۲۵، همه‌جا تدارک جشن نخستین سالگرد تأسیس «حکومت خودمختار آذربایجان» را در همین روز می‌دیدند و از رژه‌ی باشکوه «ارتش آذربایجان» به مناسبت آن سخن می‌راندند!! رهبران حزب توده چنان از استحکام موقعیت خود مطمئن بودند که بر سر اشغال کرسی‌های نمایندگی خیالی مجلس پانزدهم به جان هم افتاده بودند و می‌کوشیدند آن‌ها را از دست یک‌دیگر بربایند! آن‌گاه در عرض چند ساعت تمام این آرزوها و توهمات بر باد رفت!

من شخصاً از مرحوم ایرج اسکندری شنیدم که می‌گفت: «وقتی از فرار آن‌ها اطلاع یافتیم، نشستیم یک ساعت گریه کردم!»

چه شد که آن همه تبلیغات، آن همه سر و صداها، آن همه مذاکرات سیاسی و موافقت‌نامه‌ها که انعکاس آن‌ها صفحات و ستون‌های زیادی از مهم‌ترین مطبوعات جهان را فرا گرفته بود، یک‌باره بر باد رفت؟! آیا همه‌ی آن‌ها دروغ و ساختگی بود و هیچ بنیادی نداشت؟ یا این که خیانتی انجام گرفت و جمعی از اطرافیان پیشه‌وری او و فرقه‌اش را در برابر گرفتن پولی یا مقامی فروختند؟

همان حوادث روز ۲۱ آذر و پس از آن - یعنی کشتارها، غارت‌ها، اعدام‌ها و مهم‌تر از آن مهاجرت هزاران خانواده‌ی آذربایجانی به آن سوی مرز - نشان می‌دهد که «بیهوده سخن به این درازی نشود!» صدها فدایی که در این روز کشته یا مثله شدند و ده‌ها هزار تن دیگر که در اثر این جریان آواره یا زندانی شدند، شمار زیادی از افسران و روشنفکران دیگری که ترک خانه و کاشانه‌ی خود را در استان‌های دیگر گفته و جان بر کف به فرقه پیوسته بودند، نشانه‌ی آن است که این جریان چندان بی‌بنیاد هم نبوده است. خیانتی هم در کار نبوده، چون همه‌ی رهبران و فعالان فرقه یا کشته و زندانی و

جلو گیرد و انگلیس هم به بهره‌برداری شوروی از نفت شمال کمک کند. بنابراین احتمال این که آن‌ها مقدمات چنین یورش را فراهم کرده باشند، بسیار بعید است. در حقیقت مقدمات این فروپاشی همان زمانی فراهم شد که قرارداد قوام - ساچیکف به امضا رسید یعنی قوام‌السلطنه متعهد شد به بهره‌برداری شوروی از نفت شمال ایران کمک کند و شوروی هم حاضر شد نیروی خود را از ایران بیرون برد. ضمن همین قرارداد شوروی قبول کرد که مسأله خودمختاری آذربایجان یک امر داخلی ایران است و باید میان دولت ایران و خودمختاری خواهان حل و فصل شود. دولت شوروی به امید دستیابی به نفت، به این تعهد خود پای بند ماند و از همان زمان به پشتیبانی عملی خود به فرقه‌ی دموکرات پایان داد.

مطابق شهادت افسران توده‌ای که در خدمت حکومت خودمختار بوده‌اند نیروهای شوروی هنگام تخلیه ایران تمام توپ‌ها و تجهیزات سنگینی که به فرقه‌ی دموکرات داده بود از آن پس گرفتند و در دست نیروهای فرقه‌ی تفنگ و چند عدد مسلسل، دو یا سه توپ سبک قدیمی باقی مانده بود که هنگام تصرف پادگان تبریز به دست آورده بودند. طبیعی است شوروی‌ها با قطع کمک خود از فرقه، کمک استراتژیکی خود را هم از فرقه بریدند و به رهبران آن توصیه کردند که با حکومت مرکزی به هر صورت کنار بیایند، رفت‌وآمدهای پیشه‌وری و پادگان و غیره به تهران برای همین منظور بود.

اما قوام‌السلطنه از آغاز تمام آن‌ها را به بازی گرفته بود و از این فرصت استفاده می‌کرد تا پایگاه‌های مردمی حزب توده و فرقه‌ی دموکرات را سست و ضعیف سازد و دشمنان قسم‌خورده‌ی آن‌ها را در آذربایجان و سراسر ایران قوی و مجهز کند. در آن زمان قوام نخست‌وزیری بود که هر کار می‌خواست می‌کرد و به هیچ‌کس پاسخگو نبود. نه مجلسی وجود داشت که از او بازخواست کند و نه شاه چنین قدرتی داشت. غیر از دستگاه حزب دموکرات ایران که خود قوام رهبر آن بود، قوام سازمان اطلاعاتی خصوصی درست کرده بود که عمال آن در سراسر ایران و بویژه آذربایجان اخبار محرمانه‌ی را در اختیارش می‌گذاشتند. شواهدی در دست است که بعضی از سران فرقه با قوام سر و سری داشتند. به احتمال قوی در داخل فرقه جاسوسان و خبرچینانی داشت.

افزون بر این در درون فرقه دودستگی‌هایی وجود داشت. افسران فدایی یعنی آذری، افسران توده‌ای را بر نمی‌تافتند و آن‌ها را «فارس افسرلر» می‌نامیدند. مهاجرهای که از باکو آمده بودند با توده‌ای‌هایی که از استان‌های دیگر به آذربایجان رفته بودند بدرفتاری می‌کردند. این مهاجرها با مردم دیگر آذربایجان هم‌چون حاکم و محکوم رفتار می‌نمودند و موجب تنفر از آن‌ها که از آغاز به‌علت عرق ملی و بیزاری مردم از جدایی سری به ایشان نظر خوشی نداشتند، می‌گردید و بر آن سخت می‌افزود.

شاه و دربار هم بی‌کار ننشسته بودند و در میان افسران ارشد و حتا میانی ارتش، آتش کینه را نسبت به اعضای فرقه و حزب توده

برمی‌افروختند. شاه هم عاقلانه منتظر فرصت نشسته بود و خود را برای استفاده از امکانات مناسب آماده می‌کرد. طبیعی است که شاه هم هوادارانی در آذربایجان داشت که منتظر فرصت برای گرفتن انتقام و خونریزی بودند.

سرانجام این فرصت فرا رسید. دولت شوروی به قوام فشار می‌آورد که تعهد خود را درباره‌ی تشکیل شرکت مختلط برای بهره‌برداری از نفت شمال انجام دهد. قوام می‌گفت من چنین اختیاری ندارم باید مجلس تشکیل شود و قرارداد را تصویب کند و برای انجام انتخابات بی‌خدشه باید نظم در سراسر ایران من جمله آذربایجان برقرار گردد. شوروی‌ها ناچار با رفتن مأموران انتظامی و دولتی به آذربایجان موافقت کردند. هنگامی که ارتش به سوی آذربایجان حرکت کرد دولت شوروی که نمی‌خواست در آن شرایط جهانی آتش جنگ در پیرامون مرزهایش افروخته شود و ضمناً اطمینان زیادی هم به قدرت نظامی و جنگی فرقه نداشت، به رهبران فرقه توصیه کرد از جنگ و مقاومت خودداری کنند و از در

فروپاشی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و فرار بدون مقاومت سران فرقه، به‌دلیل طمع شوروی در گرفتن نفت شمال بود. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را سیاست شوروی آورد و خودش هم آن را بُرد.

مدارا با دولت و ارتش اعزامی درآیند. پیشه‌وری که نمی‌توانست چنین وضعی را تحمل کند استعفا داد و بیریا به‌جای او به رهبری فرقه منصوب شد.

خبر استعفای پیشه‌وری و عزیمت او به خارج همراه با اخبار وحشتناکی که از رفتار مخالفان فرقه در زنگان و میانه با فداییان و اعضای فرقه می‌رسید، ترس و هراس را در دل‌های اینان به حد نهایت رساند و عزیمت آنان به سوی مرزهای شوروی آغاز شد.

اینک فرصتی که عمال سرسپرده‌ی قوام و شاه و دشمنان دیگر فرقه‌ای‌ها و بویژه ارادل و اوباش و دزدان و غارتگران منتظر آن بودند فرا رسیده بود و پیش از آن که پای سربازان ارتش به تبریز برسد سیل خونی در کوچه‌های آن جاری شد.

اگر علل فروپاشی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را به اختصار بخواهم بگویم، چنین خواهد بود: «سیاست شوروی آن را آورد و همین سیاست هم آن را برد!» فاعتبروا یا اولی‌الابصار.

کرج - آبان ۱۳۸۳ ■